



تهران : اذان ظهر:۱۳:۱۱ اذان مغرب ۲۰:۲۸ اذان صبح فردا ۴:۳۷ طلوع آفتاب ۶:۱۳

چهارشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۹۱ - ۱۲ رمضان ۱۴۳۳ - ۱۱ آگوست ۲۰۱۲ - سال نهم - شماره یابیی ۱۵۹۲ - شماره ۶۶۷ دوره جدید - ۲۰صفحه

شهرخ

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵ امور مشترکین: تلفن: ۲۳-۸۸۸۱۴۳۳ توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰ چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶ www.sharhnewsaper.ir

روزگار دوزخی من

درباره موزه هنرهای معاصر تهران

مکانی برای همه‌کس و هیچ‌کس



علیرضا امیرحاجبی

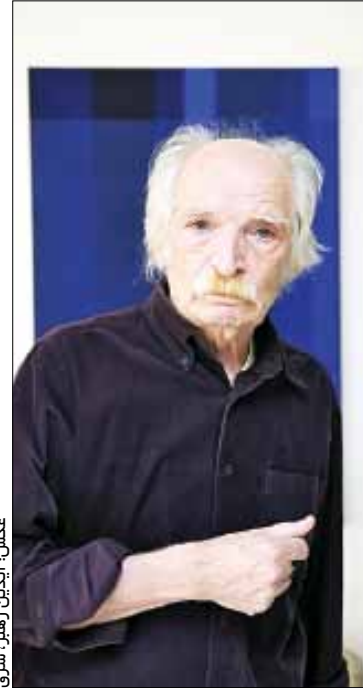
■ آمدن باران خوش یمن است اما بعضی وقت‌ها می‌تواند باعث دردسر شود و این بار در‌سر باران به سراغ موزه هنرهای معاصر تهران آمد. چکه کردن سقف یکی از سالن‌های موزه باعث شد تا خبرهایی درباره احتمال آسیب‌دگی دودایسیون از مجسمه‌های مرد ایستاده و مردی در حال راه رفتن اثر آلبر تو جیاکومتی مجسمه‌ساز بزرگ مدرن سویسی، در سطح رسانه‌ها پخش شود. حالا کسانی که حتی یکبار هم برای رضای خدا سری به موزه هنرهای معاصر تهران زده‌اند دایه‌های دلسوزتر از مادر شده‌اند که ای وای مجسمه‌ها در معرض تهدید است. کار به رسانه‌های آن ور آب هم کشیده شد. در این میان حضراتی هم پیدا شدند که داستان را با اغراق به سمت مسایل سیاسی هدایت کردند از جمله یک به‌اصطلاح روزنامه‌نگار خارج‌نشین که پس از مشاهده عکس مجسمه‌های جیاکومتی که با پوششی پلاستیکی محافظت شده بود اصرار داشت که ثابت کند مسوولان موزه می‌خواهند مجسمه‌ها را با حجاب کنند. عجباً وای به‌حال آن مخاطبانی که پای حرف‌های او می‌نشینند. این تحریف دو حالت دارد یا از سر نادانی و تعجیل برای مچ‌گیری است یا از سر حرص و عصبانیت برای تحریف. طرف مربوطه حتی به‌خودش زحمت نداده یک نگاهی به متن خبر‌ها بیندازد. وای به‌حال مخاطبین چنین رسانه‌هایی. اگر نقدی بر عملکردها هست، که هست، این نقد روش‌هایی دارد. یک روزنامه‌نگار حرفه‌ای تا یک خبر را حداقل از سه منبع معتبر مورد تایید قرار ندهد، دست به قلم نمی‌برد. نه مسوول فعلی موزه را می‌شناسم و نه حتی می‌دانم نامشان چیست. برای من تنها یک چیز مهم است؛ خود موزه هنرهای معاصر که یک اثر ناب هنری است، فضای زیبایی آن و گنجینه بی‌ظیرش. همین و بس. اگر مجسمه‌ها یا آثار دیگر آسیبی ببینند می‌توان با صبر و حوصله ماجرا را پیگیری کرد و نتیجه گرفت که آیا مدیریت قصوری کرده است یا نه و سپس به رفع مشکل کمک کرد. درباره عملکردهای مدیران موزه هم با تائید می‌گویم که هرچه نمایشگاه کمتر در این موزه برگزار شود بهتر است. هرچه مخاطب کمتر، برای موزه بهتر. یادمان نمی‌رود که چند سال پیش چه بازار مکاره‌ای برای نمایشگاه‌های مفهومی در این موزه زیبا ترتیب داده بودند. چه صممه‌هایی که بر پیکر آن وارد نشد. چه جری کشیدیم تا آن بحران پایان یافت. «این» حضرت «آن» موقع کجا تشریف داشتند؟ چرا دیروز برای موزه دل نمی‌سوزاندند؟ هر فرقی است بین دیروز و امروز؟ چیزی که می‌نوسیم رنگ و بوی دفاع ندارد. می‌نویسم چون نگران سرمایه‌های فرهنگی و هنری ایران هستم. از قلم خودنویس «صادق خان هدایت» گرفته تا مجسمه‌های «هنری مور» و «ماکس ارنست» و موزه هنرهای معاصر تهران همه متعلق به ما و آیندگان ایران هستند اما هوچی‌گری را از این حساب و کتاب‌ها کاملاً جدا می‌دانم. ماجرای تابلوی «جکسون پولاک» نیز دقیقاً به همین شکل مورد استقبال برخی از دلسوزان قرار گرفت و ما هم به عنوان روزنامه‌نگاران حوزه تجسمی ناگهان با انبوهی از کارشناسان پولاک و تجزیه، تحلیل‌های آنان در زمینه هنر مواجه شدیم. جالب اینجاست که بسیاری از این اساتید موضوعی به نام «پیگیری خبر» و «خبر تکمیلی» را نمی‌شناسند. تقصیر هم ندارند. کدام خبر نویسی را می‌دانند که این یک باشد. فقط به یک رویداد می‌پردازند و خلاص. حالا فردا چه بر سر مجسمه یا تابلو یا یک هنرمند آمد مهم نیست.

ارزش موزه هنرهای معاصر برای دوستداران هنر ایران بیش از این حرف‌هاست و چند روز پیش در آستانه افتتاح راقبت‌های المپیک خبر رسید که یکی از مجسمه‌های الکساندر کالدرو باهزار مکافات به دست انگلیسی‌ها رسید تا در میدانی در لندن نصب شود. مقامات دولتی برگزارکننده هم کلی برای این مجسمه تبلیغ کردند. جالب اینجاست که نسخه دیگری از همین مجسمه در باغ زیبایی موزه هنرهای معاصر تهران است. مجسمه‌های بسیار شگفت‌انگیز که در سکوت به زیست خود ادامه می‌دهد و به عبارتی که در پیاده‌رو خیابان کارگر در رفت و آمد هستند می‌نگرند. اگر از همان پیاده‌رو به انتهای باغ موزه نگاه کنید مجسمه‌های دوگانه هنری مور و ماکس ارنست هنرمند بزرگ سوررئالیست را می‌توان مشاهده کرد. حال بگذریم از گنجینه داخلی موزه که هنر معاصر ایران و جهان را یکجا می‌تواند به شما معرفی کند. دوساعتی در موزه بچرخید و در سکوت به معماری داخلی آن نگاه کنید. به آویز زیبای کالدرو و استخر فولادی «ماده و فکر» اثر هنرمند ژاپنی نوروبوکی هاراگوجی. شما داخل یک معبد هستید. معبد هنر مدرن.

تولدت را مبارک می‌دانم



سیمین بهیسانی



عکس: آیدین رهبر، شرق

عزیزم

دولت‌آبادی
تولدت را مبارک می‌دانم
که محمود زاده شدی
تولدت را
به جهان
به ایران
و به خودم
تبریک می‌گویم.
تولدت را سپاس می‌دارم که
«ون» و «القلم را پاس داشتی
و هرگز «الف» را به جای «واو»
ننشاندی
نوشتن را
حرمت می‌داری
که خدای به آن
سوگند می‌خورد.
بی شک تو را
یکی از نویسندگان بزرگ جهان می‌دانم
و برایت تندرستی و عمر دراز
آرزو می‌کنم.

بزرگ ادبیات ایران ۷۲ساله شد

در فاصله دو نیستی، «محمود دولت‌آبادی» هست



پوریا سوری

«محمود دولت‌آبادی» را با سه تصویر به یاد می‌آورم.
تصویر اول: آلبوم شخصی پدرم. چند عکس یادگاری با نویسندۀ و از نویسندۀ میانسال در ابتدای دهه ۶۰ شمسی. یادگاری دیدار نویسندۀ جوان با خالق «کلیدر». و منی که کلیدر نمی‌شناختم. کودکی بودم که معو تصویر مردی بود که سیگاری در دستاش دود می‌شد اما به انتها نمی‌رسید و نمی‌سوزاند دستی را که می‌نویسد.

تصویر دوم: سال ۸۰ است. دانشجو هستم. نیمه شب زمستانی اراک، در اتاق تنها نشسته‌ام و فیلم «شاعر آزادی» را می‌بینم. شاملو، با شمایل مغرور در میانه کادر نشستۀ و خاطره می‌سازد برای ما «شاملو ندیده‌ها» و نزدیک او محمود دولت‌آبادی با موهایی که به سیاهی می‌زند از شاعر می‌پرسد درباره اهمیت زندگی. شاملو می‌گوید: فرصتمان کم است، به طرز بی‌شرمانه‌ای کوتاه است زندگی. ولی هرچه کوتاه هم باشد، اهمیتش در همین کوتاه بودنش است.
تصویر سوم: فرار از هیاهوی رسانه‌ها و جدای از جلسات ریز و درشتی که «شنا» نگین تیاتراک آن است، مرداد ماه ۸۹ در باغ انجمن خوشنویسان و در جریان نمایشگاه «مرداد: جودانگی/ هفتادمین امرداد محمود دولت‌آبادی» که محفل عکس‌های «بارتا باران»

■ ■ ■

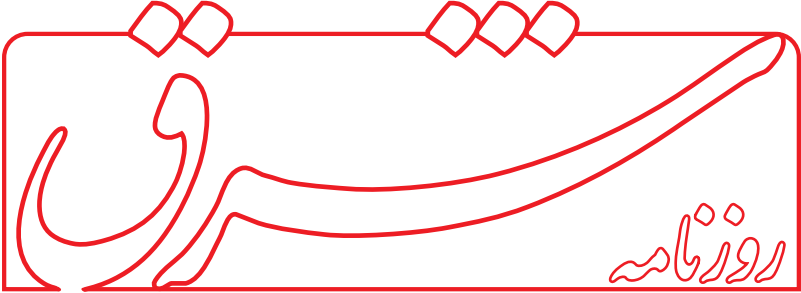
جبر جغرافیایی

مردادِ خجسته

وقتی با یک متولد مرداد مواجه می‌شوند، چشمان‌شان یک جوری می‌شود. یعنی گرد می‌شود. و همین که از وحشت داد نمی‌زنند، خودش خیلی است. همه این جریان را خوب مطالعه کردید؟

حالا من یک مردادی هستم. ۲۰ مرداد ۱۳۲۰ به‌دنیا آمدم. با قدمی شوم چون ۱۳ روز بعد از تولد من، سفیر روس و انگلیس، یک نامه‌ای را آوردند به در خانه نخست‌وزیر وقت ایران، که سه تا خانه پایین‌تر از خانه ما زندگی می‌کرد، و به او گفتند که ما مشب به ایران حمله کرده‌ایم. باقی جریان را که می‌دانید.»

خب، حتماً می‌دانید که روز سی و یکم خرداد، آخرین روز بهار و بلندترین روز سال است. ما از اول تیر وارد تابستان می‌شویم که خورشید در بالاترین وضعیت خودش قرار دارد. در این دوران، طلوع خورشید از شمال شرق و غروب در شمال غرب واقع می‌شود. آفتاب عمودی، سایه عمودی به‌همراه دارد. عکس ملت را که می‌گیری، توی حلقه چشمان آنها، چیزی دیده نمی‌شود، بس کنتر است می‌رود بالا. هر روز که به‌جلو می‌رویم، هوا گرم‌تر و گرم‌تر می‌شود. ماه مرداد ما، ماه وسطی تابستان است. اگر دریا داشته باشی و استخر، خب عشق است. کیف و حال می‌کنید. ولی، مابقی چی؟ خود من، در این ماه گیج و منگ می‌شوم. تازه، باید فکرش را هم بکنم که یک سال پیش‌تر شدام. شما بگو؟ حالی می‌ماند؟ ولی خب، ماه مرداد است. وسط تابستان است. هر ماهی که وسط تابستان نیست؟ پس مرداد را خجسته بخاریم. هرچند که اهالی‌اش یک طوری هستند. یعنی...



چهارشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۹۱ - ۱۲ رمضان ۱۴۳۳ - ۱۱ آگوست ۲۰۱۲ - سال نهم - شماره یابیی ۱۵۹۲ - شماره ۶۶۷ دوره جدید - ۲۰صفحه

علی درخشی

aderakhshi@yahoo.com



کلبه مشاییر

لطفا شوخی مرا جدی بگیرید



نوشین پیروز

بسیاری از آدم‌ها ایده‌های بکر و جالبی دارند، اما عده کمی هستند که ایده‌های خود را عملی می‌کنند. «توماس برنهارد» نویسنده معروف و مشهور آتریشی، برای زندگی و نوشتن دنبال محیط و خانه‌ای آرام می‌گشت. او در شهرهای مختلفی زندگی کرد تا بالاخره وقتی مزرعه‌ای با یک خانه مخروبه و قدیمی را، نه در شهر «وین» (Wien)، بلکه در دهکده وویچک «ولزدورف» - Oberrn 2-Ohlsdorf) خرید، به گواه عکس‌های باقی مانده، خانه هرچیزی بود بجز جایی برای زندگی و آرامش اما «برنهارد» می‌دانست چه می‌خواهد. خانه قدیمی را نوسازی و بازسازی کرد و مثل وقتی که می‌نوشت، به کوچک‌ترین جزئیات توجه کرد، با صبوری و پشتکار از



آن مخروبه، خانه‌ای بزرگ و راحت و محیطی ایده‌آل برای خود ساخت. درست همان‌طور که زندگی خود را ساخت و به سختی و غصه و زشتی‌های زندگی، با قلمش حمله کرد، به ریش همه مشکلات دنیا خندید. نمای بیرون خانه زیبا نیست، اما طبیعت آنچنان با خانه ترکیب شده که از دور خانه، درست مثل پسر بچهای خجالتی که از لای در نیمه باز، آتاقش به شما نگاه می‌کند، از لابه‌لای درختان شاه بلوط اطرافش پیداست. اینجا خانه‌ای است با دیوارهای سفید با کفپوش چوبی و پنجره‌های زیاد. هر کدام از میل‌های مخمل

در چهارمین شماره از نشریه الکترونیکی «هست» خواننده و بیننده آثار و گفتاری خواهید بود از کورش ایدیم، عماد خیاطی، حسن شفیعی، علیرضا بهنام، مهدی فروری، لی وی، سپهر خلیلی، ادریس شیخی، سمیه بهاری‌فر، محمدرضا طهماسب‌پور و عباس کوثری. در این شماره ضمن انتشار قسمت دوم مصاحبه با دست‌اندرکاران گالری «هما»، قسمت اول مصاحبه با مدیر گالری راه ابریشم بررسی شده است.



از منتهی قیابیان) منتشر شد. از دیگر موارد این شماره معرفی یک عکاس بین‌المللی چینی به نام «Li Wei» است که خستگاهش پرفورمنس آرت است. در یکی از بخش‌های این شماره همچنین جریان جدیدی تحت عنوان پیش‌پنهادی «هستند نوین» با معرفی «عباس کوثری» به مخاطبان ارایه و در خامه رد مطالعات اجتماعی در تاریخ عکسی ایران

سوسیالیسم ایرانی و در سگفتارهای «لکان» در «ر خداد تازه»

شرق: «سوسیالیسم ایرانی» عنوان دورای چهار جلسهای از مجموعه دورهای مطالعاتی موسسه رخداند تازه در روزهای چهارشنبه از ساعت ۱۶ الی ۱۸ است که در نخستین جلسه آن سام محمودی‌سرای به بازخوانی وضعیت سیاسی-اجتماعی ایران خواهد پرداخت. محمدرضا قربانی نیز در ادامه درس‌های فصل گذشته خود، درسگفتارهایی در روانکاوی لکان ارایه می‌کند. علاقه‌مندان می‌توانند به نشانی تهران، خیابان کارگر شمالی، رویه‌روی مرکز قلب تهران، بالای رستوران ارکید، پلاک ۳، طبقه۳ مراجعه یا با شماره ۸۸۰۲۳۰۸۰ یا ۲۵۵۵۱۲ تماس بگیرند.

فراسو

سایه‌های لرزان



محمود اشرفی

■ سایه‌های لرزان تورم رکودی بر پهنه جهان گسترده شده و نسیم موافقی حتی بر پرچم‌های برافراشته المپیک نمی‌وزد. در خاستگاه باستانی المپیک تنگنایهای اقتصادی ماهیگیران آواز،ه‌خوان یونانی را خاموش و دستفروشان چشم به راه جهانگردان را در حوالی «کروپولیس» و «معبد المپیا» دلسرد کرده است. در شالمگاه نخست المپیک شراره‌های آتش‌بازی با فرو ریختن آتشبارهای مرگ‌آور در کرانه‌های شرقی مدیترانه همزمان شد و این تمامی از بدشانسی انگلیسی‌هاست. آنها می‌خواهند تنور المپیک را گرم نگه دارند اما در ساعات اولیه آغاز این رویداد ورزشی بنگاه رسانه‌ای دولتی انگلیس برخلاف تمایل گردانندگان آن ناگزیر شد، اخبار کشمکش‌های سوره را خبر نخست قرار دهد.

المپیک لندن بازتابی از روزگار پریشان اقتصادی جهان به‌ویژه در حوزه یورو است. بحران بدهی‌ها گردانندگان بانک‌های مرکزی کشورهای اروپایی را کلافه و تورم رکودی آهنگ توسعه را کند کرده است. انگلیسی‌ها برای برگزاری المپیک حدود پنج‌برابر کمتر از چینی‌ها هزینه خواهند کرد. اما در هنگامه کسری بودجه فراینده این کشور این صرقه‌جویی‌ها نیز کارساز نخواهد بود.

«نایک» می‌آید تا پول‌های هزینه‌شده را به خزانه بریتانیایی‌ها بازگرداند اما در بحران عالم‌گیر جهانی بازارها و خریداران نیز دگرگون شده‌اند. «برند»‌ها نیز از تحول مفاهیم جهانی برکنار نبوده‌اند. سیاست و دموکراسی خواهی بر بازارها نیز چیرگی دارد. لنگه کشی که به سوی رییس‌جمهور ایالات متحده پرتاب می‌شود، یک کفاش گمنام ترکیه‌ای را به شهرت جهانی می‌رساند و اما «تایک» در حفظ بازارهای خود ناکام است.

قرن‌ها پیش انگلیسی‌ها بادبان برکشیدند و به سرزمین‌های دور رفتند تا بزرگ‌ترین «مرکانتیلیسم» تجاری جهان را بنیان نهند. امروز فرزندان آن سوداگران، شهروندان سرزمین‌های دوردست را به امید رونق اقتصادی به پهنانه یک رویداد ورزشی فراخوانده‌اند اما گویا دیگر باد موافقی بر بادبان‌ها نمی‌وزد و سایه‌ها پررنگ‌تر می‌شود.

چهارشنبه‌خوانی

ماجرای یانوش و کافکا



بهاره رهنما

■ «یانوش» جوانی ۱۷ساله است که ه‌گداری شعرهایی می‌نویسد، دفترچه ممنوع و به طور اتفاقی دست پدرش می‌افتد، یانوش جوان بیمناک از عواقب این اتفاق برای ملاقات با پدر به دفتر کار او می‌رود و در واقع احضار می‌شود ولی برخلاف انتظار او، پدر برای یانوش جوان معجزه‌ای در آستین دارد، آشنایی با همکار دکتری که می‌نویسد: «فرانتس کافکا» و این‌گونه است که گفت‌وگو با کافکا آغاز می‌شود. به گفته ماکس برود - نزدیک‌ترین دوست کافکا- که کسی که اولین‌بار بعد از مرگ کافکا مجموعه آثار مدون او را به ناشر سپرد در مقدمه کتلی که یانوش از گفت‌وگوهایش با کافکا نقل کرده، می‌گوید: «آنچه از کافکا در کتاب یانوش آمده اصیل و قابل اعتماد به نظر می‌رسد چون نثر موجز و فشرده و دقیق کافکا را از لابه‌لای آنها می‌شود تشخیص داد.» دیگر نکات جذاب این اثر اینکند: ربوتی از رابطه ملینا زن محبوب کافکا با او و گفت‌وگوهای کتاب منعکس است، اگرچه یانوش نامی از ملینا در کتاب نیاورده ولی علاقه خاص کافکا از غور او در مسایل مربوط به یهودیت، مرتبط با همین دل‌باختگی است و ملینا هم عاقبت در اردوگاه‌های یهودیان کشته شد.

آشنایی یلوش با کافکا در مارس ۱۹۲۱ صورت می‌گیرد و درست در همین یک سالی که دفتر یادداشت‌های روزانه کافکا خالی است، او رمان قصر را می‌نویسد و این باز یکی دیگر از دلایل اهمیت رمان یانوش است. یانوش در خلال این هم‌حبثتی شیرین که ابتدا بیشتر چیزی شبیه به یک جور مزاحمت برای کافکاست به زوایای مختلفی از روح کافکا با سوال‌ها و مواجهه‌های گوناگونش نور می‌تاباند، آن چنان که گاهی خود او هم شگفت‌زده می‌شود.

از متن کتاب: پرسیدم عدالت کی در کار خواهد بود؟ کافکا شاته بالا انداخت که می‌داند انسان خد نیست، تاریخ ساخته اشتباهات و قهرمانی‌های لحظات بی‌اهمیت است، سنگی به آب می‌افتد و دایره‌هایی از موج پدید می‌آورد، ولی اکثر مردم از مسوولیت واری فرد خبر ندارند و این ریشه نکبت ماست... پیوسته گفت‌وگو با کافکا/گوستاو یانوش/ترجمه فرامرز بهزاد/نشر خوارزمی